

خلاصه مقاله «یاری زینب(س)»

حسین(ع) عصر عاشورا کشته شد هرچند در همان حال افتاده بر زمین پیش از شهادت فرمود: "ای پیروان ابی سفیان، من با شما نبرد می‌کنم و شما با من. زنان را با این نبرد کاری نیست." پس از قتل حسین(ع) و نیل به هدف خود، ده ها هزار نفر به طمع مال به حرم امام و خیمه‌ها حمله‌ور شدند و باعث فرار فرزندان حسین(ع)، زنان اهل بیت و یارانش شدند. ماجرای دخترکی نقل شده است که با لباس آتش گرفته خود را یتیم حسن معرفی می‌کند و سراغ نجف و کوفه را می‌گیرد و می‌گوید عمه‌ام زینب گفته که ما در نجف بارگاهی داریم که آوارگان و بی‌پناهان بدان پناه برند. می‌خواهم بدان‌جا پناه برم و از مصیبت‌مان و ستم اینان بر ما شکوه کنم. غروب عاشورا اولین مسئولیت زینب(س) بعد از شهادت حسین(ع) آشکار می‌گردد تنها مسئول گردآوری کودکان و زنان تا به آنان آب و نان دهد و آنان را لباس بپوشاند.

صبح هنگام روز یازدهم محرم، سپاه عمر سعد مشغول دفن کشته‌شدگانشان شدند و اجساد حسین، اهل بیت و یارانش را در صحرا رها کردند در حالی که سرهای مبارکشان را عصر عاشورا جدا کرده و برای تقدیم به ابن زیاد به کوفه فرستاده بودند. کینهٔ عمر سعد و جماعتش باعث شد که اهل بیت و زنان و کودکان را از مسیری ببرند که اجساد عزیزانشان را (قطعه قطعه، بی سر، بی دست و ...) ببینند.

اولین موضع زینب(س) در مقابل دشمنان در موفقیت و تحقق مقصود حسین(ع) از شهادت در این هنگام آشکار می‌گردد اگر زینب زنی عادی بود، به مانند دیگر زنان مویه می‌کرد و ناله سر می‌داد. اما او درصدد تکمیل رسالت حسین(ع)، با عزت و کرامت است. هنگامی که به پیکر پاک، پاره پاره و بی سر حسین نزدیک شد در برابر دیدگان شماتت کنندگان، پیکر را به آسمان برد و گفت: "پروردگارا، این قربانی را از ما بپذیر" یعنی ما آل‌البیت حسین را آزادانه و آگاهانه در محراب آزادی قربانی کردیم تا از دین و کرامت انسان پاسداری کنیم. پس از این، میان زینب و ابن زیاد سخنان بسیاری رد و بدل شد. ابن زیاد خشمگین شد و خواست علی بن حسین را بکشد که زینب(س) مانع او شد. خواست زینب را بکشد که افکار عمومی اجازه نداد.

دومین موضع زینب(س) در کوفه و در برابر ابن زیاد رقم می‌خورد در شهری که ۵ سال پدرش امیرالمومنین حاکم بود و چون فاطمه زهرا(س) وفات یافته بود زینب نقش خانم خانه را داشت و همگان

او را می شناختند. زینب به کوفیان که می‌رسد، سخن آغاز می‌کند: " شما فرزند دخت پیامبر را کشتید و این‌گونه آسان گریه می‌کنید؟ گریه درمان این مصیبت نیست " او برای انقلاب زمینه‌سازی می‌کند تا وجدان‌های خفته را بیدار کند. در کاخ ابن‌زیاد بی‌اعتنا وارد می‌شود و در جواب ابن‌زیاد که می‌پرسد: " ای زینب، چگونه یافتی آنچه را خدا با برادرت کرد؟ " می‌گوید: " جز زیبایی ندیدم و خدا را ستایش می‌کنم که شما را رسوا کرد و سخنانتان را تکذیب کرد. "

هنگام خروج اهل بیت و اسرا از کوفه، این شهر به شهری دیگر بدل شد. پس از مدتی کوتاه، از این شهر کوفه جماعتی به نام توابین با چهارهزار نفر خروج می‌کنند. سپس مختار ثقفی خروج می‌کند و بیشتر افرادی را که حسین را به قتل رساندند، می‌کشد.

مواضع زینب س از کوفه به شام منتقل می‌شود. چون در گذشته نمی‌توانستند از صحرا عبور کنند مسیر حرکت از کوفه به موصل در شمال عراق، نسیبیین در ترکیه امروزی، حماه و حمص در شمال سوریه، تا رسیدن به شام تعیین شد. به دستور یزید، برای ایجاد رعب و وحشت و جلوگیری از قیام مردم، اسرا شهر به شهر منتقل می‌شدند اما نتیجه کاملاً برعکس شد، زیرا کاروان به هر شهری که می‌رسید با شادی و سرور استقبال می‌شد، اما پس از آنکه از چرایی ماجرا و نسب و اوضاع می‌پرسیدند، ناله سر می‌دادند و توبه می‌کردند. در بسیاری از این شهرها مسجد یا مقامی وجود دارد به نام "رأس الحسین" که محل قرارگرفتن سر حسین ع (نه محل دفن) در این اماکن است.

یزید جشن بزرگ پیروزی با حضور مردم و مدعوینی از بلاد مختلف برنامه ریزی کرده بود. در حضور کاروان اسیران با چوب به دندانهای مبارک حسین ع می‌زند و مدعی خونخواهی جد و اقوامش می‌شود که در جنگ بدر کشته شده بودند. زینب س می‌داند که در منطق یزید اسلام هیچ جایگاهی ندارد و فقط به دنبال کسب قدرت و حکومت است و چون جو را آماده می‌بیند علیرغم تمام خستگی های سفر و اسارت، مصائب و مسئولیتش در قبال اهل بیت لب به سخن می‌گشاید اکنون بخش‌هایی از خطبه حضرت زینب را بررسی می‌کنیم تا اولاً، عظمت زینب، ثانیاً، ادای رسالت، و ثالثاً، وظیفه خود را در برابر این فداکاری بزرگ دریابیم.

زینب(س) خدا را شکر می‌کند و با استناد به آیات قرآن می‌گوید کسانی که مرتکب معاصی می‌شوند و می‌گویند که بر ما واجب است که فقط در قلب، ایمان به خدا داشته باشیم ولی آزادیم که هر عملی ولو معصیت انجام دهیم، منطق نادرستی دارند زیرا قرآن تأکید می‌کند که ارتکاب معاصی به انکار خدا، کفر خدا و استهزای خدا می‌انجامد. زینب به یزید می‌گوید گمان می‌کنی که تو بر ما پیروز شدی و

اینکه ما را اسیر کردی، فضیلتی برای تو محسوب می شود؟ اسارت ما خواری و پیروزی تو کرامتی از جانب خدا برای تو نیست. شادمانی از اینکه حکومتی که حق ما بود، در اختیار تو قرار گرفته است. اندکی درنگ کن، آنچه می بینی امتحانی از جانب خداوند است؛ زیرا خداوند پیروزی را مختص نیکوکاران نکرده است. هرکس که تلاش کند و هرکس که بجنگد، اگر از راه درست اسباب و مسبب قدم بردارد، به نتیجه خواهد رسید. اگر ما به آنان که کفر می ورزند اموال و مقام و پیروزی دادیم، این عطا خیری برای آنان نیست، این ها آزمایش و امتحانی برای آنان است. از سوی دیگر باید به این نکته التفات داشته باشیم که خداوند الزاماً انسانی را که در راه خیر قدم برمی دارد، بلافاصله پیروز نمی کند. زیرا بنیان جهان این گونه نیست که اگر انسانی کار خیری صورت داد، خداوند بی درنگ اجرش را به او بدهد. حسین مقامی ارجمند نزد خدا دارد و جایگاه زینب نزد خدا بر کسی پوشیده نیست، در عین حال، آنان به مشکلات جانکاهی دچار شدند. چرا؟ چون انسانی که کار خیر می کند، احساس آرامش درون دارد، در آینده آرامش به دست می آورد و گاه این آینده بسیار دور است. این انسان به راحتی می رسد و جزای برتر او نزد خداست.

در ادامه زینب س (با اشاره به زمان فتح مکه و آزاد سازی مکیان توسط پیغمبر به جای به بندگی و کنیزی گرفتن) یزید را فرزند طلیق (آزاد شده) خطاب می کند و می گوید این مصیبت هاست که مرا واداشته با تو سخن گویم و گرنه برای من در جایگاه بنده ای خرد هستی هرچند الان در مسند حکومت باشی. آیا عادلانه است که زنان و کنیزکان خود را در پس پرده داری و اهل بیت پیامبر را به اسارت در انظار عمومی شهر به شهر بچرخانی؟ توقعی از تو نیست که فرزند هند جگرخوار، قاتل حمزه هستی و هند همان مادر معاویه، پدر توست. تو با این کار قبر خود و بنی امیه را به دست خودت می کنی، زیرا کشتن حسین برای تو و جماعت گران تمام خواهد شد. تو را بس که حاکم خداوند است و محمد دشمن توست و جبرئیل یاریگر ماست. چشم ها پر اشک و سینه ها داغ دیده است و شگفتا که نجیبان حزب خدا را آزادشدگان حزب شیطان کشته اند. شکایت نزد خدا می برم و بر او توکل می کنم. هر نیرنگی می خواهی بزن و تلاشت را بکن، به خدا سوگند نتوانی یاد ما را محو کنی و وحی ما را بمیرانی و به نهایت ما برسی، و هرگز ننگ این ستم را از خود نتوانی زدود. زینب از خدا می خواهد که خلافتش را (استمرار خلافت حسین) استوار سازد و در این موضع این گونه خطبه اش را به پایان می رساند.

امروز وظیفه ما چیست؟ موضع ما چگونه باید باشد؟ آیا ما فقط مکلف به تماشا و مرور واقعه هستیم؟ حسین برای چه چیزی کشته شد؟ برای دین کشته شد، برای حق، و برای اهداف حق. بنابراین، اهداف

حسین پابرجاست. آیا حسین می‌پذیرد که سرزمین فلسطین و قدس جولانگاه توطئه و فساد یهود باشد؟ طبیعتاً، خیر

ای خواهران، باید از جنبه شخصی و معنوی آماده باشیم. چه‌بسا، حوادث متأثرکننده و آینده‌ای سخت پیش رو باشد. باید احساس قدرت بکنید، زینب س سرور و رهبر و اسوه زندگی شماست باید بدانید که زندگی در ذلت مطلقاً ارزشی ندارد. همه ناتوانی ما ناشی از ترس‌مان از مرگ است. اگر از مرگ هراسی نداشته باشیم، بدون ترس حق خود را مطالبه می‌کنیم و موضع خود را روشن بیان می‌کنیم. اگر انسان به مرگ بی‌توجه باشد، قدرتمندترین می‌شود زیرا چه می‌خواهند با تو بکنند؟ چه می‌توانند از تو بگیرند؟ هیچ.

آیا برنامه روزانه خود را ملاحظه کرده‌اید؟ چند ساعت را صرف تقویت دنیایمان و چند ساعت را در راه تقویت ایمان‌مان صرف می‌کنیم؟ ما باید زینب و حسین را در راه تحقق اهدافشان، استمرار اعمالشان و اعتلای اموری که برای آنها به پاخاستند یاری کنیم تا در زمره یاران حسین و زینب باشیم. در پایان، خداوند از تو می‌خواهیم ما را از مشکلات و بدی‌ها و محنت‌ها به برکت حسین در این ساعات پایانی روز جمعه، ساعات استجاب دعا، رها کنی و به ارزش خون حسین، به ما فرج عطا کنی.

تهیه شده توسط سرکار خانم جعفری